

## سمارقیزم!

### نوشته معروف قیام

والی به خاطر استقرار امنیت، غفار را که از چهره‌های نا امن ساز در ولایت ما بود به حیث مامور باغات مقرر کرد؛ او که فارغ‌التحصیل صنف اول مکتب ابتدایه بود و الفبای زبان مادری‌اش را به مشکل می‌خواند، در تیز هوشی و ابتکار شهرة همقطاران‌ش بود. او از روزهای نخست تفررش، در اندیشه بلند بردن سطح آگاهی‌اش شد؛ چون سواد خواندن نداشت، لذا شب و روز در خانه و دفتر به رادیو ها و تلویزیونها گوش می‌داد. او بیشتر برنامه‌های را می‌شنید که از قوه فهم و درکش بلند بود چون باور داشت که شیر و شربت دانش از چشمه همین گونه برنامه‌ها برون می‌ریزد؛ به همین خاطر واژه‌های را که برایش نامانوس بودند، زودتر به حافظه می‌سپرد. مثلن؛ به واژه اپارتاید، سخت علاقه گرفته بود و فکر می‌کرد که این واژه مانند شاه‌کلید، قفل جمله‌ها را باز می‌کند و آنها را معنای دقیق و بلند می‌بخشد. وی آرام، آرام عاشق واژه‌های شد که با یزم، یسم و شیزم... ختم می‌شدند؛ او معتقد شده بود که اصلن جهان در دست همین پسوند ها قرار دارد، واژه‌های چون فاشیزم، کمونیزم، امپریالیزم، ناتوریالیزم، نازیسم... به نظرش واژه‌های جادویی می‌آمدند و رابطه این‌گونه پسوندها را با نکتایی و دریشی و مقام و چوکی گسست ناپذیر می‌دانست. پسانه دلش به حال زبان مادری‌اش سوخت که چرا اجداد ما از این همه ایزم و شیزم خدا داد استفاده نکرده اند؛ او گمان می‌کرد خارجی‌ها، بعضی واژه‌های زبان مادری‌اش را دزدیده‌اند، مثلن؛ فکر می‌کرد که انار ما را گرفته‌اند، شیزم خود را در آن افزوده اند و از آن انارشیزم ساخته‌اند.

غفار پس از چندی مطمئن شد که سطح آگاهی‌اش قدر کافی بلند رفته است، لذا مقامات دولتی، باغداران، دهاقین و مردم عام را در میدان بزرگ دعوت کرد تا پیرامون ضرر حشرات صحت علمی کند. او برای نخستین بار دریشی پوشید، نکتایی زد و با خاطر آرام و دل پر، پشت میز خطابه رفت و واژه‌ها و پسوندهای جدیدی را که در ذهنش انبار نموده بود یکی پی دیگر آزاد کرد:

— اسلام و علیکیزم و رحمت‌الله و برکاتیزم و اما بعدیزم!

به اجازه نجم‌الدینیزم نماینده والییزم، امیر خانیزم نماینده شاروالییزم، محترم داوود جانیزم معاون قومندان پولیسسیزم، محترم قربانیزم رئیس شوون اسلامیزم، مامورین دولتیزم، برادران دهقانیزم و مردم شریفیزم و اپارتاید! امید وارم لباس جیوپولوتیک و فاشیزم به تن داشته باشید و از گزند روزگاریزم و رمانتیزم در امان باشید، چالش و اپارتاید. امروز می‌خواهم مسایلیزم مهم را در مورد باغیزم با شعار های زیریزم مطرح کنیم، چالش اپارتاید.

— به پیش به سوی سکولاریزم باغها، اصول و اساسات بودیسم، چالش و اپارتاید.

— لیبرالیزم باغها و عمق حشراتیزم در وجود ناسیونالیزم، ظرفیت ها، میکانیزم و اپارتاید.

— حشراتیزم در روند مفاهمه و خلع سلاحیزم در مسیر رادیکالیزم و پیمان استراتیژی و اپارتاید.

دوستان عزیز! پیش از اصل صحبتیزم می‌خواهم از همینجا به خارجیزم بگویم که ما تنها انارشیزم نداریم، ما همچنان انگوریزم، ناکیزم، شفتالوییزم و سیبیزم هم داریم که باید از آنها یاد کنند چالش و اپارتاید؛ باید بگویم که سبزیجاتیزم ما هم در سطح بازاریزم و اپارتاید شهرت جامعه‌ی جهانی دارد، مانند؛ شلغمییزم، کدوییزم، سمارقیزم، کرمیزم، ملی‌سفیدیزم، ملی‌سرخکیزم، بادنجانیزم، گندنه‌ایزم، تره‌ایزم، بادرنگیزم چالش و اپارتاید..

مردم آنچنان زیر تأثیر ایزمها، چالش، اپارتاید و احساسات او رفته بودند و کف می‌زدند که آخر ناگزیر شد و گفت:

— تشکریزم، تشکریزم! عزیزان! از استقبالیزم شما یک جهان ممنونیزم، ریفورمیزم، صهیونیزم چالش و اپارتاید...

غفار که از شدت احساسات نیک مردم به وجد آمده بود و صدایش به وضاحت می‌لرزید، به ادامه بیانیه‌اش افزود:

— به خاطر امنیتیزم باغیزم پیشنهادیزم می‌کنم که:

اولیزم: ایجاد یک قوای دفاعیزم به خاطر جلوگیری از دسایس حشراتیزم، دزدبیزم، چپاولیزم، صهیونیزم، ملیتاریزم، چالش و اپارتاید.

دومیزم: دوا پاشیزم از طریق زمینیزم، هوایزم و دریایزم در یک ریفورم مدرنیته، نا بودی و اعدام حشراتیزم در روند عدالتیزم حقوق بشر، دیموکراسی و اپارتاید.

سومیزم: تشویق درختیزم در سیاست خودمختاریزم و فدرالیزم در خیزش علمی چالش و اپارتاید.

چهارمیزم: جلوگیری از ژالهیزم در فصل بهاریزم و آشتی ملی با شگوفه و پندکیزم و اپارتاید...

↑

بیانیه یکساعته غفار که از سوی حاضرین سخت استقبال شده بود، همان شب سه بار از رادیو و تلویزیون هشدار که در یک اقدام عاجل به هشداریزم تغییر نام داد، نشر گردید.

نطق گیرا و واژه‌های جدید غفار اذهان تعدادی از بیننده‌گان را در نوردید و بر زبانهای شان چار زانو زد. از فردای آنروز ادبیات گفتاری آن ولایت تغییر کرد، بعضی‌ها را که شور می‌دادی خروار خروار ایزم و شیزم و نامهای عجیب و غریب از اتوار صوتی شان سرازیر می‌شد.

کسانی که با غفار میانه‌ی خوب نداشتند، شهرت یک شبه او کباب شان می‌نمود، به ویژه بهادر خان معاون شهردار ولایت که رقیب سر سخت میدان سگ جنگی‌هایش بود. حسادت خواب را از چشمان بهادر ربود و تا صبح بیدارش ماند؛ فردا که به دفتر رفت، به خاطر رقابت با غفار و رسانه‌پی شدن فعالیتش، زبردستانش را موظف ساخت تا تمام شهر را بگردند و متخلفین عرصه‌های گونه‌گون اجتماع را حاضر کنند.

بعد از آنکه همکارانش رفتند، دروازه‌ی اتاقش را بست تا از شر ایزمها نجات یابد اما ممکن نبود چون صدای مامورین مدیریت استخدام به وضاحت به گوشش می‌رسید:

احسان: وکیل جان بخیر، کجایم؟

وکیل: تشنابیزم، در یک روند دل‌دردیزم به مثابه‌ی دل‌بیزم تقریبین مثل پیچیزم؛ دکتاتوریزم ناتوریالیزم دموکراسی و اپارتاید...

احسان: شفای عاجلیزم... زود چهار عرقیزم! خوردن چهار عرقیزم برای قبضیزم و پیچیزم تک و پتره‌ایزم... راستی تبریکیزم، شنیدیزم که پدر شدی، بچه‌ایزم است یا دختریزم؟ چالش و اپارتاید.

وکیل: هر دویزم به سبک دوگانه‌ایزم.. یک بچه و یک دختریزم چالش و اپارتاید..

احسان: بیشکیزم! عمر طولیزم، صحت کاملیزم، صهیونیزم، سوریالیزم پست مدرنیته و اپارتاید...

بهادر نا گزیر شد از اتاقش برون شود؛ هنوز به دهلیز عمومی نرسیده بود که صدای مناقشه‌کارگرانی را که سقف دهلیز را ترمیم می‌کردند، شنید:

حمید: باداریزم، صداقت غفاریزم در تاریخ این ولایتیزم جوهره ندارد، رمانتیزم ریالیزم نازیزم چالش و اپارتاید...

حبیب: ترا به خدا یک کمی شرمیزم، خجالتیزم تو یک بی‌سواد خاینیزم را ملیزم ...

حمید: احتیاطیزم! دهنت را هفت بار بشوی با آب گلابیزم بعد از آن نام غفاریزم...

حبیب: مثل آفتابیزم روشن است که جاسوس جهانیزم در پستی و رزالتیزم..

حمید: خودت جاسوسیزم پدرت جاسوسیزم خویش و قومت جاسوسیزم در رده‌های ناتوریالیزم کلاسیزم سقراط، فروید، فیثاغورث، ناپلیون چالش و اپارتاید.

پس از ظهر، بهادر هفده نفر را از جمع چهل و دو نفری که به نحوی از انحا تخلف ورزیده بودند نگهداشت و بقیه را نظر به نازکی روی بانکوتها و سفارش دوستان، آزاد کرد؛ تصویر بردار تلویزیون را خواست با ابروهای گره خورده در برابر کمره نشست و گفت:

بهادر: ضرور نیست من جرم تان را بپرسم، شما خود به جرم تان در برابر کمره اعتراف کنید!

جمال: نام من خاک جمالیزم، شغلم قصابیزم، متهم به تقلبیزم یعنی فروش دست را به جای رانیزم چربو را به جای دنبه‌ایزم چالش و اپارتاید.. ولی به خدایزم که

بهادر: (با صدای بلند) با ایزم‌هایش در زندان!

مجید: نامم مجیدیزم، کسبم خیاطیزم متهم به ماچیزم از روی یک دختر زیبایزم در وقت خامکوکیزم... کاملن دروغیزم فیثاغورث چالش و اپارتاید..

بهادر: (با فریاد) با فیثاغورث، در زندان!

امان: اسمم امانیزم، کسبم فروش لباس لیلامیزم، متهم به چشم‌چرانیزم به‌خصوص دیدن از لای پرده‌ایزم جا‌های مهم و اساس بدنیزم در وقت پوشیدن لباس زنان و دختریزم اما به سر اولادیزم که سرا پا..

بهادر: (خشمگین) زندان و شلاق!

رحمان: بنده رحمانیزم، کسبم کلینریزم در سرویس‌های شهریزم، متهم به بی‌ناموسیزم یعنی در

وقت گرفتن کرایزم، چسپاندن قسمت از وجودیزم در در بدن زنانه‌ایزم... اما به گور پدریزم که..  
بهادر: کوتاه قفلیزم ببخشید کوتاه قفلی...سیاهچالیزم ببخشید و..  
فردای آنروز قاطعیت، پشت کار، صداقت و دلسوزی بهادر نیز نقل میدان همه شد و هزاران هزاران  
آفرینی و شاد باشی به آدرسش سرازیر شد.  
دو ماه پس هواداران غفار، اوراق تبلیغاتی کاندیداتوری ریاست جمهوری او را به در و دیوار چند ولایت  
نصب کردند؛ بالای تصویر غفار با خط درشت نوشته شده بود: پروفیسور دوکتور غفار! دانشمند بی  
بدیل شرق و غرب!  
هوا داران بهادر هم در حاشیه‌ی تصویر کاندیداتوری او با رنگهای بیرق ملی نوشتند: رهبر صادق و  
دلسوز! شخصیتی که تاریخ به یاد ندارد!

01,09,2013 / هامبورگ